

پژوهشی و منتقاسه شخصیت‌های

## فیلم و نمایشنامه هملت

بخش ششم و پایانی

# تغییرات ایجاد شده در فیلمنامه

نادیا معقولى

### بودن یا نبودن

«جنایتی در خفیه صورت گرفته است، شاه دانمارک به دست برادرش کشته شده و قاتل به تخت نشسته و گرترود بیوه مقتول را به زنی ستانده است و شبی تنها، هملت پسر شاه مقتول را بی حضور گواهی، از ماجرا آگاه ساخته است و غیر از قاتل - یعنی شاه - کسی از جنایت آگاه نیست. نظام پادشاهی آن زمان دانمارک به گونه‌ای است که اگر کسی بخواهد پرده از کار شاه بردارد، احدی باورش نخواهد کرد. شیخ چون شیخ است در چشم هملت، گواهی قابل وثوق مطلق نیست.» اینها همه آن چیزی است که بر هملت گذشته است و دانستن این همه باعث فرو ریختن همه آن چیزی شده که تا به حال زیر پای او بوده است، تردید او آغاز شده است و او خود را به دیوانگی می‌زند. افلیا را با رفتار غیرعادی‌اش ترسانده است، به روزنکرانتز و گیلدنسترن شک کرده، پولونیوس را دست انداخته و برای اطمینان کامل از صحت گفتار شیخ تصمیم به اجرای نمایش تله موش گرفته است. در این هنگام است که هملت تک‌گویی معروفش را بیان می‌کند که از «بزرگ‌ترین و مشهورترین قطعات ادبی دنیاست.» علاوه بر مواردی که در بالا ذکر شد، هملت به این نکته هم توجه دارد که حتی اگر در کار خود موفقیت حاصل کند، تازه، پوچی و حقارت سرنوشت او که این گرفتاری‌ها را بر او تحمیل کرده است مرتفع نمی‌شود. این است که چنانکه قبلاً هم گفته است «ای کاش خداوند جاوید خودکشی را منع نکرده بود.» اینجا بار دیگر درباره خودکشی فکر می‌کند، تا شاید به این وسیله از همه این گرفتاری‌ها آزاد شود. معلوم است که مدت مدیدی آن هم دقیقاً درباره خودکشی و احتمال نجات خودش به این وسیله فکر می‌کرده و اینجا به این نتیجه می‌رسد که خودکشی هم چاره درد او نیست، زیرا اطمینان نمی‌توان داشت که انسان پس از خودکشی خاطرات گذشته را فراموش خواهد کرد و همچنین به دردهای تازه‌ای دچار خواهد شد و بالاخره متوجه می‌شود که بر اثر دانستن این گونه استدلال‌ها انسان تصمیم به اقدامش دچار تزلزل و وقفه می‌گردد و دانستن این نکته را نیز از دردی از دردهای دیگر خود می‌بیند. «در این زمان در هملت، ترس از مرگ و آرزوی مرگ با یکدیگر در جدال هستند. به نظر می‌رسد که او پس از دیدار روح به جای این که شروع به عمل کند، عقب نشینی می‌کند، به همین علت تک‌گویی «بودن یا نبودن» نشانگر پست‌ترین حالت هملت است. او هنوز در مراحل ابتدایی رشدش است و هنوز نتوانسته به ثبات قدم و اعتماد به نفس و کمال دست یابد. اما در فیلم هملت اولیویه بیان تک‌گویی «بودن یا نبودن» را بعد از صحنه صومعه قرار داده است که حال و هوای متفاوتی در متن ایجاد می‌کند. در واقع در فیلم بعد از این که هملت، افلیا را از خود رانده است، بر لبه باروی قصر رفته و قصد خودکشی دارد. با این تغییر صحنه، هملت دلایل بیشتری برای خودکشی دارد، زیرا علاوه بر مرگ پدر عزیزش، رفتار ناشایست مادرش، شکش به راست‌گویی روح، نیافتن راه حل برای انتقام از قاتل، پوچی و حقارت سرنوشت، عشقش نیز او را تنها گذاشته است و با دسیسه‌چینان همدست شده است. در فیلم با عبور از راهروها و پلکان مارپیچ، به هملتی می‌رسیم که با خنجری در دست به خودکشی می‌اندیشد و تماشاگر نیز به او حق می‌دهد که تا این حد خطرناک بر لبه پرتگاه خم شده باشد.

### نمایش تله موش یا مرگ گونزالو

در نمایشنامه هملت در پرده سوم صحنه دوم، هملت برای درباریان دو نمایش اجرا می‌کند که اولی کامل و دومی نیمه تمام باقی می‌ماند. نمایش اول به صورت لال بازی و نمایش دوم به همراه گفتار است. در زمان اجرای لال‌بازی کلادیوس هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و در نیمه‌های نمایش اصلی است که از تالار بیرون می‌رود. این تعلل باعث ایجاد این پرسش می‌شود که «اگر سراسیمه برخاستن و شتابان بیرون

رفتن کلادیوس در اواخر پرده تله موش به علت آن بود که او از تماشای نمایشی شبیه جنایت خودش گرفتار سرزنش وجدان شده است، چرا همین کار را در آخر پرده لال‌بازی که مطلبش عین مطلب تله موش است نمی‌کند؟ از جمله جواب‌های مختلفی که به این سؤال داده شده است جواب ویلسن است که می‌گوید: «باید فرض کرد در مدت پرده لال‌بازی کلادیوس به تماشا نپرداخته حواسش به جای دیگری معطوف بوده است.» این تحلیل نیز با سؤالات فراوانی روبه‌رو می‌شود:

- چرا کلادیوس که برای دیدن نمایش آمده، آن را نگاه نکند؟

- و در این صورت چرا شکسپیر به این موضوع اشاره‌ای نکرده است؟

- کلادیوس مرد هوشمندی است و به همه چیز توجه دارد چطور ممکن است به نمایش هملت بی‌توجه باشد؟

- و لاقبل باید در ابتدای نمایش باید توجه داشته باشد و به تدریج حواسش پرت شود...

گروهی که عقیده دارند کلادیوس نمایش را دیده و دم بر نیاورده است، دلایل زیر را ارائه می‌دهند:

- در انتهای نمایش پانتومیم هنوز دلیلی در دست کلادیوس نیست که به تعمدی بودن این نمایش یقین کند.

- اگر هم یقین کرده، سعی می‌کند که از تالار خارج نشود و تا جایی که برایش امکان دارد تحمل می‌کند.

- مدتی صبر و تأمل کرده تا بداند که در این وضعیت باید چه عکس‌العملی را نشان دهد.

- سخنان نیشدار هملت که بعد از پانتومیم آغاز می‌شود و تا آخر نمایش تله موش ادامه دارد، او را مطمئن می‌کند که تعمدی در کار است.

- سرزنش وجدان کلادیوس در این اواخر بیشتر شده و این نمایش آن را به حدی می‌رساند که قابل تحمل نیست.

- کلادیوس تصمیم می‌گیرد که مجلس را به هم بزند تا کسی از حضاران به بحث و تأمل درباره آن نپردازد و نتیجه‌گیری که به ضرر او باشد انجام نگیرد.

به هر صورت اولیویه با حذف نمایش تله موش و کفایت به نمایش لال‌بازی خود را از تمام این حدس و گمان‌ها رها کرده است. شاه و ملکه و درباریان با نوای خوش موسیقی وارد می‌شوند. کلادیوس کاملاً سرخوش است و جمله هملت قبل از رفتن به نزد افلیا که: «نه مادر عزیزم اینجا چیزهای بهتری هست»، اندکی آسایش خیال برایش آورده که همانا دلیل دیوانگی هملت عشق افلیا است. با گرترود صحبت می‌کند و دست او را می‌بوسد. دیگر درباریان نیز منتظر نمایش‌اند. نمایش آغاز می‌شود و اندکی از شروع آن نگذشته که کلادیوس

بود که یادآور عشق ونوس به آدونیس است و این احساس آن قدر قوی است که او با کمال میل زندگی اش را به این خاطر می‌دهد. «شادی او از این عمل در لحظه مرگش به خوبی دیده می‌شود. او زمانی که خبر زهرآلود بودن شراب را به هملت می‌دهد، لبخند می‌زند و با نوازش چهره هملت در حین گفتن این کلمات، مخلوطی از محبت مادرانه - عاشقانه در چهره‌اش وجود دارد و یک حس رهایی.

اما به هر صورت در نمایشنامه نیز همین که «ملکه به طور مستقیم بر خلاف دستور کلادیوس رفتار می‌کند و از شرابی می‌نوشد که کلادیوس بر او قدغن کرده است» درمی‌یابیم که شکسپیر نمادگرایی خود را کامل کرده است و گرترود با واپسین جمله‌اش آن چه را که باید به هملت می‌گوید: «نه، نه، شراب، شراب! هملت جان، شراب، شراب، مسموم شدم!»

## حذف فرتینبراس

در پرده چهارم صحنه چهارم نمایشنامه **هملت**، فرتینبراس شاهزاده‌ای نروژی است که از خاک دانمارک عبور می‌کند تا قطعه زمینی را از لهستان باز پس بگیرد. هملت او را برای مدتی کوتاه می‌بیند و در او «قهرمانی را می‌بیند که آراسته به همه آن فضایی است که هملت خود بیش از هر کس دیگر به آن نیاز دارد که در خود بپروراند.» به همین علت است فرتینبراس، در پایان نمایشنامه، پس از مرگ هملت بازمی‌گردد تا بنا به وصیت او پادشاه دانمارک گردد. «فرتینبراس مردی است که در زندگی هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد. سرشار از اطمینان و وثوقی خودجوش به واقعیت این جهان، در آن، فعالیت گسترده‌ای دارد. بی‌قید و آسوده‌خیال دست به کار می‌شود، و به شرف و افتخارش مقید و پایبند است. این مرد پس از مرگ هملت فقط می‌گوید: «من با اندوه شاهد بخت خود را در برمی‌گیرم. من بر تاج و تخت این کشور حقوقی دارم و همین مرا بر آن می‌دارد تا اینک در احقاق آن بکوشم» (پ ۵ص ۲)

در فیلم اولیویه این شخصیت حذف شده است. «این عمل باعث می‌شود بیننده روی آن چه که از متن باقی می‌ماند، دقت کند و روی هر لغت تأمل کند. عده‌ای از افراد وارد به نمایشنامه، به خاطر حذف این مطالب توسط کارگردان آشفته می‌شوند. ولی عده‌ای نیز طبیعت خلوت فیلم را ترجیح می‌دهند که باعث تأمل عمیق‌تری بر موقعیت وحشت‌زای هملت می‌شود.»

در واقع حضور فرتینبراس برای هملت یک معیار مقایسه است. «او با رشک و غبطه قدرت عمل زیاد فرتینبراس را با تردید و وسواس دست و پاگیر خود درانجام تعهد انتقام‌گیری از قتل پدرش مقایسه می‌کند.» و حالا با عدم حضور او در فیلم، ظاهراً باید از شدت این تردید کم شده باشد، اما واقعا این چنین نیست. به یاد بیاوریم جمله آغازین فیلم که: «این داستان مردی است که نتوانست تصمیم بگیرد.» از دید یان کات حضور پایانی فرتینبراس در انتهای نمایشنامه چنین تصویری ایجاد می‌کند: «یک نمایشنامه بزرگ به پایان رسیده است. بسیاری در طول آن جنگیده‌اند، دسیسه کرده‌اند، یکدیگر را کشته‌اند و برای عشق دست به تبهکاری زده‌اند و دیوانه شده‌اند. درباره زندگی، مرگ و سرنوشت انسان چیزهای عجیبی گفته‌اند. در راه یکدیگر دام نهاده‌اند و به دام آنها افتاده‌اند. از قدرت خود دفاع کرده‌اند. می‌خواستند دنیای بهتری بسازند یا خودشان را نجات بدهند. آنها همه برای چیزی جنگیده‌اند. حتی تبهکارهایشان تا حدی عظمت دارند. سپس پسری جوان و قوی پیش می‌آید و با لبخندی فریبنده می‌گوید: این جسدها را ببرید، اکنون من سلطان شما خواهم بود!»

عده زیادی سعی کرده‌اند بر این حضور غیرمترقبه و بی‌تناسب فرتینبراس در صحنه پایانی دلایل منطقی ایجاد کنند از جمله مارتین لینکز: «فرتینبراس تجسم دهنده کمالی است که روح نجات یافته پس از تصفیه خود در آن کمال باز خواهد شد.» و این جمله بیشتر تنها تسلاهی به نظر می‌رسد بر مرگ هملت و اگر نه فرتینبراس هیچ شباهتی به هملت ندارد و برخلاف او «هیچ امکان ویژه‌ای برای کامکاری و تحقق ذات خود ندارد». ویژگی‌های هملت منحصر به فرد است، در بزرگواری و نجابت و اراده خلل‌ناپذیر نیل به حقیقت و در مقایسه با شرف زندگانی چون حیات فرتینبراس با وجود نجابت و بزرگ‌زادگی‌اش بسی محدود و دروغین است. حقیقتی است که هملت پیشتر وقتی خود را با او قیاس کرده بود فاش کرده است: «بزرگی راستین در آن نیست که مرد به جز به یک انگیزه بزرگ به جنبش در نیاید، بلکه جایی که پای شرف در میان است در پرکاهی نیز انگیزه بزرگ پرخاش ببند. پس من...چگونه هیجان خون و خردم را تاب می‌آورم. حال آن که با شرمساری مرگ نزدیک به بیست هزار تن را می‌بینیم که به وسواس و نیرنگ کسب نام چنان به سوی گور می‌شتابند که گویی به بستر می‌روند.»

با توجه به این نکات حذف فرتینبراس در فیلمنامه باعث شدت بخشیدن به این اندیشه می‌شود که راهی که هملت در آن قدم بر می‌دارد هیچ گونه رستگاری در پی ندارد و در پایان تنها تلاش برای پاسخ به سؤالی است که مافوق قدرت بشر است. او در جست‌وجوی حقیقت تنها رخنه‌ای در ماهیت نظام کهن ایجاد می‌کند و شاید این پیروزی اندیشه تنها مقدمه‌ای برای پیروزی واقعی در آینده باشد و از این همه که بگذریم، باقی «دیگر خاموشی است.»

عکس‌العمل کاملاً واضح و مشخصی از خود نشان می‌دهد. او به صحنه خیره شده و نفس نمی‌کشد. چهره او آن قدر دگرگون شده که پولونیوس، هملت، هوراشیو و تمام درباریان به تدریج متوجه آن می‌شوند و او را به یکدیگر نشان می‌دهند. تا زمانی که فریاد می‌زند: «چراغی به من بدهید! بروید!» هملت به سرعت خود را پشت سر کلادیوس می‌رساند و مشعلی را جلوی چهره او می‌گیرد، کلادیوس با خشم او را عقب می‌راند و با شتاب از مجلس بیرون می‌رود، آن چنان که همه به وحشت می‌افتند. درباریان به هم می‌خورند و زنان فریاد می‌کشند. تا زمانی که تالار خلوت شود و هملت با مشعلی که در دستانتاش می‌چرخاند وسط صحنه آوازخوانان شادمانی می‌کند.

## خودکشی گرترود

در نمایشنامه **هملت** در آخرین صحنه، گرترود به اشتباه جام زهرآلود شراب را می‌نوشد. اما در فیلم، گرترود دوبار به جام شراب نگاه می‌کند. یک بار زمانی که کلادیوس مروارید را به افتخار هملت در جام می‌اندازد و زمان دیگر هنگامی که هملت شراب را نخورده و پیرمردی آن را برایش نگه داشته است و در کنار گرترود ایستاده است. از این نگاه مشخص است که گرترود نیز مانند بیننده متوجه زهرآلود بودن شراب شده است و با نوشیدن آگاهانه آن، خود را برای هملت قربانی می‌کند. این همان دریافتی است که در نمایشنامه نیست و به کندوکاو فریادی اولیویه درباره احساس این مادر و پسر نزدیک‌تر است. اما آیا راهی دیگر برای نشان دادن زهرآلود بودن شراب نبود؟ عدم استفاده از راهی دیگر توسط گرترود بیشتر نشان‌دهنده تمایل او به خودکشی است تا قربانی شدن. اما چرا خودکشی؟ گرترود اکنون در آگاهی کامل است. او می‌داند که همسر فعلی او همسر قبلی‌اش را کشته و همین مرد قصد کشتن پسرش را دارد و او در این میان بی‌گناه است. آیا واقعا بی‌گناه است؟ به نظر می‌رسد که او از چیز دیگری در رنج است، حدسیات مختلفی در این باره زده شده است: ا. گرین عقیده دارد که افلیا و لایرتیس حرامزادگان شاه قبلی هستند و گرترود نیز به قصد انتقام هملت بزرگ را کشته است. در فیلم **هملت** به کارگردانی کنت برانا هملت به لحاظ فیزیکی بسیار شبیه کلادیوس است و برش‌هایی به گذشته رابطه گرمی را بین گرترود و کلادیوس نشان می‌دهد و در واقع هملت با کشتن کلادیوس به نوعی پدرکشی دست زده است.

در فیلم اولیویه اما گرترود خودش را قربانی می‌کند، چون نادم است و سعی دارد که عشقش، هملت را نجات دهد. «گرترود به خاطر هوس این کار را نمی‌کند، بیشتر به دلیل تمایل بیمارگونه‌اش